



حمیدرضا مهدیزاده

تاریخ معاصر ایران، همواره میان «بیم از جنگ» و «امید به آ آینده» در نوسان بوده است؛ اما شاید هیچ برهه‌ای به اندازه «جنگ ۴۰ روزه» اخیر، تمامیت ارضی، زیرساخت‌های ملی و روان جمعی ما ایرانیان را به چالش نکشیده است.

در روزهایی که آسمان وطن زیر سایه سنگین بمباران سود و جهان با بهت به شعله‌ور شدن خلیج فارس می‌نگریست، تحلیل‌های دقیق و از سردلسوزی نخبگانی که ایران را «آن گونه که هست» می‌شناسند، تنها چراغ راه در مه غلیظ پروپاگاندا کاخ سفید علیه کشورمان محسوب می‌شد و مرهم زخم‌های دردناکی چون «بمباران ورزشگاه لامرد» یا «فاجعه مدرسه میناب»، به‌شمار می‌رفت.

میهمان این گفت‌وگوی ویژه، چهره‌ای است که برای دانش‌نخبگانی و رسانه‌ای ایران، فراتر از یک استاد دانشگاه، بلکه یک «مرجع علمی» در تبیین رفتار قدرت‌هاست.

پروفیسور «محسن میلانی»، مدیر اجرایی مرکز مطالعات راهبردی و دیپلماتیک در دانشگاه فلوریدای جنوبی و نویسنده کتاب «ظهور ایران و رقابت آن با ایالات متحده در خاورمیانه» در این گفتگو از تجربه‌ی غبار زریسته‌ی خود در تلخ‌ترین ۴۰ روز زندگی‌اش می‌گوید.

خاتم‌هاو آقایان به «میزسیاست خارجی توسعه ایرانی» خوش آمدید.

■ ■ ■

پروفیسور محسن میلانی عزیز، بسیار خوشحالم که این فرصت نصیب ما شد تا در روزنامه «توسعه ایرانی» میزبان شما باشیم. اغراق نیست اگر بگوییم که شما برای جامعه نخبگانی و رسانه‌ای ما همواره یک مرجع علمی بوده‌اید. برای نخستین پرسش، می‌خواهم کمی از فضای تحلیل‌های رسمی، فاصله‌بگیریم؛ بعداز گذر از این جنگ، ۴۰ روزه، به‌عنوان یک ایرانی که سال‌ها از سرزمین پدری به‌دور بوده‌اید، چه حس و حالی نسبت به ایران دارید؟ صریح‌تر می‌پرسم: در آن ایام سخت ما مردمان داخل ایران، بر محسن میلانی ساکن، ایالات متحده، چه گفتند؟

پیش از هر چیز، از شماو همکاران تان بابت فراهم کردن این فرصت سپاسگزارم. واقعیت این است که علاقه من به این آب و خاک، ریشه‌های عمیق و ناگسستنی دارد. هر چند پیش از نیم قرن پیش و ۱۰ سال قبل از انقلاب، برای تحصیل از تهران به آمریکا مهاجرت کردم و تمام مدارج تحصیلی‌ام در کالیفرنیا سیری شد، اما هرگز اجازه ن‌دادم پیوند میان من و زادگاهم سست شود. من همواره به ایرانی بودن خود وغای فرهنگ و تمدن این سرزمین افتخار کرده‌ام. در تمام دوره فعالیت‌دانشگاهی‌ام، رسالت خود را این دانسته‌ام که ایران را «آن گونه که هست» به جهان غرب معرفی کنم؛ «نه آن گونه که مطابق میل شخصی من یا دیگران باید باشد». به‌ویژه در دو دهه اخیر که تنش‌های ایران و آمریکا بر سر مسئله هسته‌ای بالا گرفت، در تمام نوشته‌هاومصاحبه‌هایم تلاش کردم به هر دو طرف هشدار دهم که جنگ، بازی «سر به سر خسارت» برای همگان است. بنابراین همواره مخالف صریح خود را با جنگ و تحریم‌ها اعلام کرده‌ام.

زمانی که در ژوئن ۲۰۲۵ آن جنگ ۱۲ روزه آغاز شد، تمام وجودم لبریز از نگرانی و آرزوی صلح بود. اما جنگ ۴۰ روزه اخیر، تجربه‌ای به‌مراتب دردناکتر بود. درست دو هفته پیش از آغاز این درگیری، در مقاله‌ای که برای مجله «فارین پلیسی» Foreign Policy) نوشتیم، با عنوان «ایران آقدر که به نظر می‌رسد، ضعیف نیست»، صریحاً هشدار دادم که حمله نظامی به ایران نه‌تنها به سقوط ساختار سیاسی منجر نخواهد شد، بلکه آن را قوی‌تر خواهد کرد. در آنجا تحلیل کردم که در صورت وقوع جنگ، پایگاه‌های آمریکا در منطقه و منافع متحدهاش در خلیج فارس توسط ایران مورد حمله قرار می‌گیرد و تأکید کردم که «مذاکره»، تنها راه‌حل منطقی اختلافات است.

جناب مهدیزاده، این ۴۰ روز، غم‌انگیزترین دوران

زندگی من را رقم زد. هر لحظه نگران مردم شریف ایران و آسیب دیدن زیرساخت‌های اقتصادی و حیاتی مملکت بودم. امروز هم، علی‌رغم برقراری آتش‌بس، همچنان نگران آینده هستم. آرزوی قلبی من این است که پیش از آنکه دیر شود، یک راه‌حل سیاسی پایدار برای این اختلافات پیدا شود تا مردم عزیز ایران بتوانند در آرامش و رفاه زندگی کنند.

مطلبم که مخاطبان ارجمند با همه وجود به احساسات پاک شما احترام خواهند گذاشت. برای دو مین پرسش: می‌دانم که جابگایی در کس‌هی‌های دانشگاهی و آثار پژوهشی خود، تأکید ویژه‌ای بر نظریه «واقع‌گرایی دفاعی» (Defensive Realism) که‌از نظر به‌جسردانان شاخص آن استیون والت است- داردید و تحولات را در این چارچوب تدریس و تحلیل می‌کنید. با نگاه‌به تحولات جاری، شاهد سفر دونالد ترامپ



به چین هستیم؛ سفری که با ادبیات تهاجمی معمول او و تهدیدهای مکرر علیه ایران همراه شده است. در چارچوب نظر به واقع‌گرایی دفاعی، پلن ترامپ در پکن را چگونه تحلیل می‌کنید؟ به نظر شما آیا او در پی آن است که با نگاهی رئالیستی، موضوع ایران را در رقبتال امتیازاتی در پرونده «تایوان» با چینی‌ها معامله کند یا اصلاًحاً تاخست بزند؟ و یا اینکه هدف اصلی او، اعمال فشار بر پکن برای همراهی در توافقی سخت‌گیرانه‌تر علیه تهران است؟ مشخصاً

بگویم هدفم از طرح این سوال به استناد برخی تحلیل‌گران مربوط می‌شود که معتقدند او می‌خواهد تضمین بگیرد که چین معتدماًه‌ای را که ایالات متحده با همراهی دو کشور حوزه خلیج فارس به شورای امنیت خواهد برد «تو» نکند تا فشار بر تهران به نقطه اوج برسد. به نظر شما در شطرنج «ترامپ وشی»، جایگاه ایران چگونه تعریف خواهد شد؟

پیش از ورود به بحث چین، باید بر این نکته تأکید کنم که مکتب رئالیسم (واقع‌گرایی) بسیار قدیمی‌تر از نوشته‌های معاصرانی چون استیون والت و جان مرشایمر است. ریشه‌های آن چینه عقیده‌های باکیابوای بازمی‌گردد. اساس این مکتب بر این اصل استوار است که «دولت‌ها» بازیگران اصلی صحنه بین‌الملل هستند و در نهایت، این «قدرت» است که حرف آخر را می‌زند و نوع روابط را تعیین می‌کند. از دیدگاه رئالیسم، تمام دولت‌ها برای بقا، امنیت و بسط قدرت در خود تلاش می‌کنند و چون نیروی قدرتی فرادستی برای حل اختلافات وجود ندارد، ما نوعی «انارش» در نظام بین‌الملل روبرو هستیم. من همیشه این لب‌مطلب را با تغییر در یک شعر معروف فارسی خلاصه می‌کنم: «بروقوی شو اگر احث جهان طلبی اکه در نظام بین‌الملل، ضعیف پایمال است.»

اما در مورد چین، در آخرین سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوران آقای ترامپ، چین به عنوان اصلی‌ترین رقیب بلندمدت و تنها قدرتی معرفی شده که هم «اراده» و هم «توانایی» بازسازی نظم نوین جهانی را دارد. اگرچه روسیه، پس از حمله به اوکراین یک تهدید فوری تلقی می‌شود، اما وا‌اشنگتن به روسیه به چشم قدرتی در حال افول می‌نگرد؛ لذا تنظیم رابطه با پکن برای آمریکا حیاتی‌ترین مسئله است.

مذاکرات که از روز چهارشنبه در پکن انجام شد، موضوعات متعددی روی میز بود؛ از تنش‌های تجاری و کمک‌های نظامی آمریکا به تایوان گرفته تا مسئله هوش مصنوعی و صادرات فناوری که به نظر من آینده‌ارقم خواهندد. حضور بیش از ۳۰ نفر از سرمایه‌گذاران بزرگ آمریکایی در این سفر نیز نشان‌دهنده وزن بالای اقتصاد در مذاکرات دیپلماتیک این سفر است.

امادون شک، موضوع ایران و جنگ اخیر یکی از محورهای کلیدی بوده و این پرسش که: «یا پکن، تهران را قربانی معامله باوا‌اشنگتن می‌کند؟» وا‌اشنگتن به طور مشخص از پکن تقاضا خواهد کرد تا نفوذ اقتصادی و سیاسی خود برای وادار کردن تهران به «کاهش تنش در تنگه‌هرمز» و بازگشت به «میز مذاکرات هسته‌ای» استفاده کند. آمریکا امیدوار است چین از «وابستگی ایران به بازار نفت آن کشور» به عنوان اهرمی جهت مهار تهران استفاده کند تا تنگه‌هرمز به یک ابزار دائمی برای فشار راهبردی ایران به



ایالات متحده تبدیل نشود. براساس بیانیه‌های منتشر شده از سوی چین و ایالات متحده، هیچ نشانه‌ای مبنی بر قصد پکن برای تغییر سیاست کلی خود در قبال ایران مشاهده نمی‌شود. همچنین چین موضع جدیدی در قبال تنگه‌هرمز اتخاذ نکرده است؛ پکن پیش از این تأکید کرده بود که جنگ باید پایان یابد، تنگه‌هرمز بازماند و محاصره آمریکانیز خاتمه پیدا کند. چین همچنین مخالفت صریح خود را با دریافت هر گونه عوارض یاهزینه برای عبور از تنگه‌هرمز اعلام کرده بود. گزارش‌هایی نیز منتشر شده است که نشان می‌دهد

درست پیش از سفر رئیس‌جمهور آمریکا به چین، آقای «عباس عراقچی» وزیر خارجه ایران، به پکن سفر کرده و دو طرف توافق کرده‌اند که کشتی‌های چینی (یادست کم تعدادی از آن‌ها) با همکاری ایران از تنگه‌هرمز عبور کنند.

موضع متوازن چین در قبال تنگه‌هرمز چندان تعجب‌آور نیست؛ چرا که پکن ناچار است بر لبه تیغ یا طناب بازی حرکت کند. چین بخش بزرگی از نیازهای انرژی خود را نه‌تنها از ایران، بلکه از عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس تأمین می‌کند؛ لذا تلاش دارد-نه ایران را برچاند و نه کشورهای عربی را که میلیون‌ها دلار در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده است، از خود دور کند.

با این حال، ترامپ مدعی شده که چین تعهد داده است سلاح‌های جدید به ایران نفروشد؛ ادعایی که پکن تا به امروز آن را تأیید نکرده است. در عین حال، به نظر می‌رسد چین با آمریکا هم‌نظر است که ایالات نباید به سلاح هسته‌ای دست یابد؛ موضعی که پکن سال‌هاست بر آن پافشاری می‌کند.

من از جزئیات مذاکرات ژنو باخیرم و می‌دانم که بریتانیا تحت فشار افکار عمومی، فشار خبرنگاران و روزنامه‌های رفورمیست و تلاش‌های دیپلماتیک دولت رئیس‌جمهور بزشکیان بر خلاف میل دولت ترامپ وارد مذاکرات شد. اما درست در لحظه‌ای

پیشنهاد پروفیسور «محسن میلانی» در گفت‌وگو با «توسعه ایرانی»:

تهران سیاست «عادی‌سازی روابط» با واشنگتن را در پیش گیرد



که مشاور امنیت ملی بریتانیا در حضور وزرای خارجه ایران و عمان، دستیابی به یک توافق راهبردی درگیری می‌گفت، استیو وینکاف و جرد کوشر زبر میز مذاکره زدند تا به جای صلح، جنگ را به ارمان بیاورند. امروز پس از گذر از آن «جنگ ۴۰ روزه» و فجایع دردناکی چون «بمباران ورزشگاه لامرد» و «تراژدی تکان‌دهنده مدرسه میناب»، شاهدیم که ترامپ همچنان در دستیابی به هر گونه توافق با جمهوری اسلامی ناکام مانده است. او که پیش‌تر مسیر ترور قاسم سلیمانی را برگزیده بود، این بار نیز به سمت ترور آیت‌الله علی خامنه‌ای و جمعی از فرماندهان ارشد نظامی حرکت کرد، اما باز هم به بن‌بست رسید. به نظر می‌رسد ترامپ اساساً فاقد درک لازم از زبان دیپلماسی با تهران است. با توجه به نزدیکی انتخابات نوامبر، تحلیل شما از این اقدام‌های جمعی از فرماندهان ارشد نظامی با دموکرات‌ها، به سمت یک جنگ تمام‌عیار حرکت خواهد کرد یا اساساً وقوع جنگی دوباره را حداقل تا مقطع نوامبر بعید می‌دانید؟

دو جنگ اخیر ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران، فراتر از یک درگیری نظامی، شمال‌و‌جنوبی و خلیج فارس و مناسبات تهران-وا‌اشنگتن را بازتعریف کرده است. این نبردها اگرچه با خساراتی سنگین بر زیرساخت‌های اقتصادی ایران (تخمین زده شده بین ۲۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار) همراه بود، اما حاوی مجموعه‌ای از شگفتی‌های راهبردی برای غرب نیز بوده است.

علی‌رغم ۴۰ روز بمباران بی‌وقفه توسط مجهزترین نیروهای هوایی جهان، بقای ساختاری جمهوری اسلامی عملاً فریضه‌یاشی از درون ایران بل کرد. گزارش‌های معتبری نظیر روایت اخیر نیویورک‌تایمز، مبنی بر حفظ ۷۰ درصد توان موشکی و اهبام در سرنوشت ذخایر غنی‌شده، نشان می‌دهد که آمریکا به تمام اهداف خود نرسیده است.

واقعیات میدانی هم گواهی می‌دهند که دوران «صبر راهبردی» ایران به فرجام رسیده و تهران به‌سوی دکترین «دفاع تهاجمی» کوچ کرده است؛ تحولی که حسی «دونالد ترامپ» را در قبال امنیت

تنگه‌هرمز و ثبات پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا مبهوت ساخت. وا‌اشنگتن و تل‌آویو اگرچه در سطح تاکتیکی به پیروزی‌هایی دست یافتند، اما در تبدیل این موقعیت‌های نظامی به یک «پیروزی راهبردی» ناکام ماندند. ما اکنون در وضعیت اتنش‌سی لزان ایستاده‌ایم که هر لحظه پتانسیل تطور به یک جنگ فرسایشی و طولانی‌مدت را دارد.

شاید کلیدی‌ترین تحول در بطن این تنش، در جغرافیای تنگه‌هرمز رقم خورد. تهران سال‌ها به‌انسداد این گلوگاه حیاتی تهدید می‌کرد، ولی همواره از اقدام عملی پرهیز داشت. این بار اما در مواجهه با آنچه «تهدید وجودی» تلقی می‌شد، پارادایسم خود را تغییر داد. ایران با بهره‌گیری از مین‌های دریایی، پهپادها و توقیف‌های حساب‌شده، نشان داد که لزوماً نیازی به انسداد کامل تنگه ندارد؛ چرا که صرف‌تهدید و ایجاد اختلال، برای تلاطم بازارها، جهش هزینه‌های بیمه و ایجاد عدم قطعیت در زنجیره تأمین جهانی

کفایت می‌کند. ایران با بین‌المللی کردن هزینه‌های جنگ، این حقیقت قدیمی ژئوپلیتیک را باز کشف کرد که: «جغرافیایم توانده به سرنوشت تبدیل شود» و تنگه‌هرمز نشان داد که از زرادخانه‌های موشکی نیز قدرتمندتر است.

با این حال، ایسن اهرم فشار شمشیری دو لبه است. در کتاب اخیرم «ظهور ایران و رقابت با آمریکا در خاورمیانه»، استدلال کرده‌ام که ایران به‌جایگاهی در قدرت منطقه‌ای دست یافته که در تاریخ معاصرش بی‌سابقه است؛ اما این صعود تنها زمانی پایدار خواهد بود که تهران میان «اهداف راهبردی» و «ظرفیت‌های واقعی ملی» یک تعادل برقرار کند.

استفاده مفرط از اهرم هرمز

می‌تواند به محاصره متقابل بنادر ایران منجر شده و وضعیت شکننده اقتصادی کشور را وخیم‌تر سازد. به نظر می‌رسد محاسبات تهران بر این فرض استوار است که «ساعتِ وخامت اقتصاد جهانی» سریع‌تر از «ساعت فرسایش اقتصاد ایران» حرکت می‌کند. اگر چه فشار بر آمریکا برای تضمین جریان انرژی افزایش یافته، اما وابستگی متقابل جهان به‌این آبره، ایران را تا آن‌جا بر به پذیرش نوعی مصالحه خواهد کرد تا رفاه اقتصادی کلان جهانی را با بن‌بست دائم روبرو نکند.

بنابراین، تهران اکنون به اهرم قدرت نوظهوری دست یافته‌است؛ اما مادیات بین‌الهرم نیازمند درایتی دوچندان و هماهنگی با قدرت‌های منطقه‌ای-به‌ویژه عمان و عربستان سعودی – و همچنین اقتصادهای بزرگی است که بقایای سطح به جریان آزاد انرژی در این منطقه وابسته است. تنها از طریق این موازنه ظرفیت است که می‌توان قدرت به‌دست‌آمده را به ابزاری برای ثبات و قدرت بیشتر در خلیج فارس تبدیل کرد. **سرانجام این پرورنده قطور و خون‌بار دشمنی ایران و آمریکا به کجا خواهد رسید؟ آیا باید منتظر پ پایان این «دو سال لعنتی» با دونالد ترامپ بمانیم یا معتقدید او در صورت شکست در انتخابات میان‌دوره، به سرنوشت «نیکسون» دچار و استیضاح خواهد شد؟ در آن صورت، آیا باید بسا معاونش «جی‌دی ونس» مسیر را ادامه داد؟ کسی که شاید برای ما بسا داور «جرالد**

فورد» باشد؛ مردی که در کنار نیکسون، سناتواری تجهیزات تاکتیکی آمریکا یکی نظیر همین هیولای «اف – ۵» تا یگر» را برای ایرانیان زنده می‌کند که هنوز پس از دهه‌ها، دنیا را به تحسین کیفیت مهندسی خود واداشته‌اند. به باور شما، فرجام این موازنه وحشت اسلامی به‌سوی میل خواهد کرد؟

اجازه دهید بحث را با تمرکز بر ریشه‌های «بی‌اعتمادی متقابل» و فرآیند ساخت ذخایر خصومت میان دو کشور آغاز کنم. پیش از انقلاب، ایران در افکار عمومی آمریکا کشوری محبوب-هرچند عمداً هندس‌ساخته- بود. اما اشغال سفارت و بحران ۴۴۴ روزه گروگان‌گیری، این تصویر مثبت را به شکلی بنیادین ویران کرد. از آن پس، ایران در ذهنیت جمعی آمریکایی‌ها با رادیکالیسم و افراط‌گرایی پیوند خورد و این بحران، آغازگر نوعی «جنگ سرد» میان دو کشور شد که تا به امروز دوام یافته‌است.

در حالی‌که سیاست‌های ضدآمریکایی جداسراسرانیلی جمهوری اسلامی خشم‌هر دو جناح دموکرات و جمهوری خواه را برانگیخته، در داخل ایران نیز تحریم‌های سنگین و سیاست‌های مداخله‌جویانه وا‌اشنگتن، بدنه طرف‌داران رادیکال جمهوری اسلامی را به سوی گرایش‌های ضدآمریکایی سوق داده است. اگر چه در ادوار مختلف – این دوران سازندگی و اصلاحات تا دولت

اعتدال- تلاش‌هایی برای عادی‌سازی روابط صورت گرفت، اما این کوشش‌ها به دلایل گوناگون ناکام ماند. به تدریج، در هر دو کشور جریان‌های قدرتمندی شکل گرفتند که حیات سیاسی خود را در تداوم این خصومت می‌دیدند.

نقطه عطف این تنش در دوران اشغال عراق رقم خورد؛ جایی که حمایت ایران از گروه‌های شیعه و تلفات نیروهای آمریکایی، زخم کهنه‌ی خصومت را عمیق‌تر کرد. به همین سبب، خروج یک‌جانبه دونالد ترامپ از برجام پدیده عجیبی نبود؛ او با وعده برهم‌زدن این توافق به قدرت رسید و با خروج خود، دیوار بی‌اعتمادی را بلندتر از همیشه ساخت.

در واقع، خروج ترامپ از برجام، بی‌اعتمادی ایران به آمریکا را به نحو چشمگیری

افزایش داد. و این بی‌اعتمادی زمانی به اوج خودش رسید که آمریکا در بجنوحه مذاکرات هسته‌ای در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ دو مرتبه به ایران حمله کرد. با این حال، بنیاد جامعه آمریکا را یک‌دست و یک‌صدا تصور کرد. درست است که جریان‌های «نجیلی» و محافظه‌کاران تندرو خواهان تقابل صلب با تهران هستند، اما آن‌ها تمام آمریکانیستند. بسیاری از مذهبی‌های کاتولیک و یهودیان، گرایش‌های صلح‌طلبانه دارند و حتی در دل جنبش «مگا» (MAGA) نیز صداهای متفاوتی به گوش می‌رسد؛ چهره‌های برجسته‌ای که استدلال می‌کنند ترامپ با وعده پایان دادن به «جنگ‌های بی‌پایان» به کاخ سفید آمده، نه برای آغاز نبردی نوین در خاورمیانه.

امروز، اگر چه حزب جمهوری خواه به طور سنتی بر طبل تضعیف یا سقوط ساختار سیاسی ایران می‌کوبد و دموکرات‌ها در میانه میراث اواما و بن‌بست‌های فغلی سرگردان‌اند، اما یک واقعیت بسزگ در نظر سنجی‌ها خودنمایی می‌کند: اکثریت قاطع مردم آمریکا با ادامه جنگ مخالف‌اند.

این نکته‌ای کلیدی است؛ مردم آمریکا عمیقاً آمیهن پرست هستند و در دفاع از خاک خود تردیدی نمی‌کنند، اما در عین حال آن قدر آزادند که علیه جنگی که آن‌ را «نادرست» یا «غیر ضروری» می‌دانند، فریاد بزنند. همین توانایی برای مخالفت علنی با سیاست‌های رسمی دولت، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه‌ای است که باید آن را فرای شعارها و عناوین سیاسی شناخت.

و برای آخرین پرسش، آیا آتش بس کنونی دوام خواهد آورد؟

صادقانه بگویم که آرزوی قلبی من پایان درگیری‌هاست؛ اما واقعیت میدانی نشان از شکنندگی این وضعیت دارد. با این حال دیپلماسی فعال و خلاقانه، همراه با شجاعت سیاسی هنوز می‌تواند از وقوع فاجعه‌ای دیگر جلوگیری کند. مطالعات تهران و وا‌اشنگتن همچنان در این «حداکثری» باقی مانده و همین امر، مسیر رسیدن به یک توافق سیاسی پایدار را دشوار کرده است.

من باور دارم که هیچ راهکار نظامی پایداری برای حل اختلافات دیرینه ایران و آمریکا وجود ندارد و بازگشت به میز مذاکره تنها گزینه‌ی خردورانه است؛ هر چند موانع بر سر این راه بسیار جدی هستند. وا‌اشنگتن در مقاطع مختلف عملاً خواهان نوعی «تسلیم بی‌قید و شرط» از سوی ایران بوده است؛ مطالعات نظیر توق کمال‌غنی سبزی، بر چین مجبور مقاومت و بازگشت به تسلط غربی هرمز، آن هم بدون ارائه جدول زمانی شفاف برای لغو تحریم‌ها یا آزادسازی دارایی‌های مسدود شده.

در مقابل، تهران نیز در تحقق پنج شرط را پیش‌نیاز مذاکره دانسته است: پایان قطعی جنگ در تمامی جبهه‌ها، لغو کامل تحریم‌ها، آزادسازی دارایی‌های بلوکه شده، پرداخت غرامت جنگی و به رسمیت شناختن حاکمیت کامل ایران بر تمام خاکش. به باور من، تحقق تنگه‌هرمز، واقع‌بینی حکم می‌کند بپذیریم که هیچ رئیس‌جمهوری در آمریکا نتوان پذیرش یک‌باره تمامی این شروط را ندارد، همان‌گونه که هیچ رهبری در ایران نمی‌تواند مطالبات حداکثری را به‌طور کامل پذیرا شود.

هر دو طرف باید انتظارات و مطالبات خود را کاهش دهند و به دنبال مدیریت اختلافات باشند. **در حالی‌که سیاست‌های ضدآمریکایی و ضداسرائیلی جمهوری اسلامی خشم‌هر دو جناح دموکرات و جمهوری خواه را برانگیخته، در داخل ایران نیز تحریم‌های سنگین و سیاست‌های مداخله‌جویانه وا‌اشنگتن، بدنه طرف‌داران رادیکال جمهوری اسلامی را به سوی گرایش‌های ضدآمریکایی سوق داده است.**

اگر چه در ادوار مختلف-از دوران سازندگی و اصلاحات تا دولت‌اعتدال- تلاش‌هایی برای عادی‌سازی روابط صورت گرفت، اما این کوشش‌ها به دلایل گوناگون ناکام ماند. به تدریج، در هر دو کشور جریان‌های قدرتمندی شکل گرفتند که حیات سیاسی خود را در تداوم این خصومت می‌دیدند.

سال‌هاست بر آن پای می‌فشارم، دوباره تأکید کنم: ظرفیت عظیم انسانی و استعدادهای درخشان مردم ایران هرگز شوکوفنا خواهد شد، مگر آنکه نظام مالی و اقتصادی کشور دوباره در «اقتصاد جهانی» ادغام شود. این ادغام بدون نوعی از عادی‌سازی روابط و نه لزوماً برقراری روابط دوستانه با ایالات متحده، میسر نخواهد بود. تداوم تحریم‌ها و انسداد دارایی‌ها، فرسایش اقتصادی را به دنبال دارد که در نهایت می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی منجر شود. می‌دانم که این کار آسان نیست، اما چه کسی گفته سیاست آسان است؟

ایران امروز در یک «چهارراه تاریخی» قرار گرفته است. همان‌گونه که پس از جنگ هشت‌ساله وارد فاز بازسازی شد، اکنون نیز پس از اثبات تاب‌آوری، قدرت دفاعی و توانمندی در محیط پیرامونی، باید پورسه بازسازی زیرساخت‌های آسیب‌دیده خود را آغاز کند.

اگر قرار باشد جمهوری اسلامی تنها یک درس بگیرد، آن درس این است: «قدرتمندترین و قابل‌اعتمادترین سبازاننده در برابر فشارهای خارجی، جلب اعتماد و حمایت عمیق مردم است.» از این رو، بازسازی اقتصادی و فرآیند اشتی ملی، حیاتی‌ترین گام‌ها برای جلب اعتماد مردم قهرمان ایران و تضمین بقای بلندمدت کشور در این جهان پر آشوب خواهد بود. **محسن میلانی عزیز، ممنون از شما.**

ظرفیت عظیم انسانی و

استعدادهای درخشان مردم

ایران هرگز شوکوفنا خواهد شد،

مگر آنکه نظام مالی و اقتصادی

کشور دوباره در «اقتصاد جهانی»

ادغام شود. این ادغام نیز بدون

نوعی از عادی‌سازی روابط و نه

لزوماً برقراری روابط دوستانه با

ایالات متحده، میسر نخواهد

بود. تداوم تحریم‌ها و انسداد

دارایی‌ها، فرسایش اقتصادی را به

دنبال دارد که در نهایت می‌تواند

به بی‌ثباتی سیاسی منجر شود